

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

اساطیر*: جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

(در اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است)

چرمین: چرمی

درفش*: پرچم، بیرق، [علم]

(پیش‌بند چرمین او در فشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضغاک، برافراشت.)

معرّب: عربی شده

مظهر: نشان، جلوه‌گاه

خوی: عادت، خصلت

(ضغاک، معرّب اثری دهاک (اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر فوی شیطانی است و زشتی و بدی؛)

ابلیس: شیطان، اهریمن (ضغاک بارها خریب ابلیس را می‌فورد)

مرداس: نام پدر ضحاک

پاک‌دین: کسی که دین و آیینی درست دارد

از **پادر آوردن**: کشتن (کنایه) (ابلیس با موافقت او، پرورش، مرداس، را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد)

خوالیگر*: آشپز (خالی‌بند: کنایه از دروغگو)

چالاک: چابک، تند و فرز

خورش: خوراک، غذا (ابلیس در لباس فوالیگری چالاک، فورش‌هایی حیوانی به او می‌فورانند)

فرزانه: دانشمند، آگاه، خردمند (پزشکان فرزانه از عوره علاج بر نمی‌آیند)

تسکین: آرامش، آرام کردن (ضغاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد.)

کهتر: کوچک‌تر، خردتر، زبردست

مهتر: بزرگتر، سرور (مقابل کهتر)

مهتر زادگان: بزرگان، بزرگ‌زادگان، اشراف

دیوان: دفتر، محکمه، دستگاه و اداره («دیوها» هم معنی می‌دهد)

(هر شب دو مرد را از کهتران یا مهتر زادگان به دیوان او می‌برند و پانشان را می‌گیرند.)

خورشگر: آشپز، خوالیگر (خورشگر، مغز سر آتان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌فرواند)

بیداد: ظلم، ستم، بی‌عدالتی (مقابل عدل و داد)

منش: خوی، عادت، سرشت

خبیث: پلید، ناپاک، رذل

(مار مظهري است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضنآک می‌روید که تبسمی است از فوهای اهریمنی و بیداد و

منش خبیث)

بیدادپیشه: ظالم، ستمگر

چیرگی: غلبه، سلطه، تسلط

(در مصیعی که پادشاه بیدارپیشه ماردوش به ویجور آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه پا چیرگی داشت).

شهریار: پادشاه، فرمانروای شهر(کشور)

انجمن: جمع و گروه، مجلس و مجمع

انجمن شدن: جمع شدن، گرد آمدن

(پو ضنآک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار)

کردار: راه و رسم

فرزانگان: دانایان، افراد حکیم

دیوانگان: دیوافتان، بی‌خردان (در اینجا یعنی افراد نالایق و فاسد)

(نهان گشت کردار فرزندان / پرآکنده شد نام دیوانگان)

هنر*: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

خوار: پست، بی‌ارزش (خار: تیغ)

جادویی: جادوگری، فریب

ارجمند: ارزشمند، گرامی، مقابل خوار

گزند: آسیب، ظلم و ستم، تجاوز به حقوق مردم

(هنر فوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند)

به تنگی فراز کشیدن: خوار شدن، در سختی و تنگنا افتادن (کنایه)

(برآمد برین روزگار دراز / کشید اژدهافش به تنگی فراز)

فریدون: پسر آبتین که از نژاد جمشید بود. او با کمک کاوه آهنگر ضحاک ماردوش را شکست داد و به بند کشید

گشودن دولب: کنایه از حرف زدن

(پنان بُر که ضنآک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب)

پشت راست کردن: کنایه از تثبیت جایگاه، برطرف کردن سختی‌ها

(ز هر کشوری معتبران را بفواست / که در پادشاهی کند پشت راست)

موبدان*: روحانیان زردشتی، مجازاً دانشمندان، دانایان

باگهر: اصیل، نژاده

بخردان: عاقلان (از آن پس، چنین گفت با موبدان / که ای پرهیز باگهر بفردان ...)

گو: پهلوان، یل

بدنژاد: بی‌اصالت، فرومایه (به سال انرکی و به دانش بزرگ / گوی، بد نژاری، دلیر و سترگ)

محضر*: استشهادهنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود. («محل حضور»

هم معنی می‌دهد) (**مظهر:** نماد، نشانه)

سپهبد*: فرمانده و سردار سپاه

تخم نیکی کاشتن: کنایه از نیکی کردن

(یکی مضمیر اکنون بیاید نوشت / که جز تفم نیکی، سپهبد نکشت)

بیم: ترس، خوف

راستان: درستکاران، انسان‌های عادل

همداستان: کنایه از همراه، موافق، متحد

(ز بیم سپهبد همه راستان / بر آن کارگشتند همداستان)

ناگزیر: ناچار

برنا: جوان (بر آن مضمیر اژدها ناگزیر / گواهی نوشتند برنا و پیر)

یکایک*: ناگهان

دادخواه: ستم‌دیده، عدالتخواه (هم آن‌گه یکایک ز درگاه شاه / بر آمد فروشیدن دادخواه)

بر: کنار، نزد (آغوش، سینه و پهلوی، میوه و بار)

نامداران: بزرگان، افراد مشهور (ستم‌دیده را پیش او فوآندند / بر نامدارانش بنشانند)

دژم*: خشمگین (ژیان؟!)

به روی دژم: با عصبانیت (برو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم؟)

بی‌زیان: بی‌آزار

آتش بر سر آمدن: کنایه از مورد ظلم شدید واقع شدن

(یکی بی‌زیان مرد آهنگرم / ز شاه، آتش آید همی بر سرم)

گر(در بیت زیر): یا

اژدهاپیکر*: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

(تو شاهی و گر اژدها پیکری / بیاید زرن داستان، آوری)

هفت کشور: هفت اقلیم، هفت بخش بزرگ جهان در نظر قدما (اینجا مجاز از تمام جهان)

(که گر هفت کشور به شاهی تو راست / پرا رنج و سفتی همه بهر ماست)

پیوند کسی را جستن: کنایه از دل جویی کردن

(برو باز درازند فرزندان او / به فوی پیوستند پیوند او)

سبک*: سریع، شتابان

(پو بر فوآنر کاوه، همه مفسرش / سبک سوی پیران آن کشورش ...)

پای مردی*: خواهشگری، شفاعت، میانجیگری

پایمردان دیو*: دستیاران حکومت، توجیه‌کنندگان حکومت بیداد

دل بریدن: کنایه از توجه نکردن و باور نداشتن

گیهان*: کیهان، گیتی، جهان

خدایو: خدا، پادشاه

گیهان خدیو*: خدای جهان (فروشید کای پایمردان دیو / بریره دل از ترس گیهان فریو)

دوزخ: جهنم

روی نهادن: کنایه از رفتن

دل سپردن: کنایه از قبول کردن چیزی

(همه سوی دوزخ نهادید روی / سپردید دل‌ها به گفتار اوی)

گوا: گواه، شاهد

براندیشم: می‌ترسم (نه براندیشم: نمی‌ترسم)

(نباشم برین مفسر اندر گوا / نه هرگز بر اندیشم از پادشا)

پر جست: بلند شد، پرید

سپردن*: پای‌مال کردن و زیر پا گذاشتن (سپردن: تسلیم کردن، واگذار کردن)

(فروشید و برقیست لرزان ز پای / بدرید و بسپرد مفسر به پای)

درگاه: بارگاه، آستانه، ایوان پادشاهی

بازارگاه*: جای خرید و فروش، بازار؛ (اینجا مجاز از اهل بازار)

(پو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انبمن گشت بازارگاه)

فریاد خواندن*: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

(همی بر فروشید و فریاد فواند / جهان را سراسر سوی دار فواند)

پشت پای*: روی پا، سینه پا

درای*: زنگ کاروان (اینجا پتک، چکش بزرگ)

زخم درای*: ضربه پتک

(از آن پرَم، کاهنگران پشت پای / بیوشند هنگام زخم درای)

همان: نیز، همچنین

گرد برخاستن: کنایه از حرکت و قیام سریع مردم

(همان، کاهه آن بر سر نیزه کرد / همان گه ز بازار بر قاست گرد)

خروشان: فریادزنان

یزدان: خدا (فروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست،)

هوا: میل، خواهش، آرزو

فریدون: از شاهان ایرانی، نماد دادگری و نیکی

ضحاک: پادشاه ایرانی، نماد اهریمن و بیداد

(کسی کاهو هوای فریدون کند / دل از بند ضفاک بیرون کند)

پویدن: راه رفتن نه به شتاب و نه آرام

پوید: برخیزید، قیام کنید

آهرمن: اهریمن، شیطان

(پوید کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل، دشمن است)

اندرون: در

پیش اندرون: در پیش (همی رفت پیش اندرون مردگرد / جهانی بر او انجمن شد، نه فرد)

غو*: فریاد، بانگ و خروش، غریو

(بیامر به درگاه سالار نو / بدرنرش آن جا و بر قاست غو)

وارونه: واژگون، سرنگون

جهان وارونه دیدن: کنایه از اوضاع را نامناسب دیدن.

(فریدون پو کیتی بر آن گونه دید / جهان پیش ضفاک وارونه دید)

منزل: مرحله، ایستگاه

داد: عدالت (همی رفت منزل به منزل پو بار / سری پر ز کینه، دلی پر ز داد)

گَرزِه گاوَسِر*: گِزِی که سر آن شبیه سر گاو بوده است.

تُرک*: کلاه خود [گِبر*]: نوعی جامه جنگی، خفتان [دِرِع*]: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی می‌سازند، زره
(بر آن گَرزِه گاو سر دست بُرد / بزد بر سرش تُرک بشکست فُرد)

سِروش*: فرشته پیام‌آور، فرشته

خجسته*: فرخنده، مبارک

(«سروش خجسته» پیام آورد که او را مکش)

دِرَفش کاویان*: درفش ملی ایران در عهد ساسانی

کاویان یا کاویانی*: منسوب به کاوه

(تو یک ساعت، پو افریدون به میدان باش، تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی)

فِتْرَاک*: ترک‌بند، تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند.

بِرگستوان*: نوعی پوشش برای جنگاوران قدیم و اسبان و فیله‌های آنها به هنگام جنگ

سوفار*: دهانه تیر که زه کمان را در آن بند کنند.

درس دوازدهم: کاردانی

شهره*: مشهور، معروف، نامی

بدر*: ماه کامل، ماه شب چهاردهم (نام یکی از غزوات پیامبر هم است).

هلال*: ماه نو (با بدر مقایسه کنید) (حلال: پاک)

رستم*: جهان پهلوان ایرانی، نماد قدرت و پهلوانی

دستان*: دستها (معانی دیگری هم دارد: نغمه و سرود، مکر و حيله، لقب پدر رستم)

زال*: پیر، پیر سپیدمو (نام پدر رستم)

(کشتی‌گیری بود که در زور آزمایی شهره بود، بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی)

دست گشادن*: کنایه از اقدام کردن

گردون پیر*: چرخ، استعاره از آسمان

پای بستن*: کنایه از اسیر کردن، شکست دادن

(با جوانان پو دست بگشادی / پای گردون پیر بر بستی)

الحاح*: اصرار، پافشاری کردن (الهام: به دل افکندن)

تفرج*: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش (روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند)

نفیر*: فریاد، صدای بلند (از هر طرف، نفیر برآمد)

در حال*: همان لحظه، فوراً (در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم)

باب*: در، مجازاً به معنی موضوع

لایق*: درخور، شایسته

فایق*: دارای برتری، مسلط، چیره (علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق)

مجرد*: صرف، تنها (محض، تنها، خالی) (استعداد مجرد جز حسرت روزگار نیست.)

لاف*: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا

لاف زدن*: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن (کنایه)

(زور داری، چون نداری علم کار / لاف آن نتوان به آسانی زدن)

خُلد*: بهشت، فردوس

مجدد*: بزرگی، عظمت

تبرئه*: پاک کردن، رفع اتهام

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir